

آبان؛ آغاز یا پایان؟

امیرحسین علی بخشی

1- حدود سی روز از اعتراضات ماه آبان گذشته است. فاجعه چنان دهشتناک و ناگهانی بود که انگار هنوز درون آن هستیم و بعید است به این زودی‌ها از آن فاصله بگیریم. برای نوشتن و گفتن از آنچه بر ما رفت سی روز فاصله‌ی بسیار کمی است. هنوز داغ دل‌مان تازه است و آتش درونمان زبانه می‌کشد. البته به‌خوبی می‌دانیم که زمان موجب فراموشی یا بهتر بگوییم از بین رفتن آبان خونین نخواهد شد. حتی اگر گذر زمان باعث فاصله گرفتن از اتفاقات آبان نودوهشت و کمرنگ شدن تصاویر آن شود بی‌تردید این اتفاق در لایه‌های ناخودآگاه هستی اجتماعی ما ایرانیان ادامه خواهد یافت. رخداد آبان ماه دیگر از بین نخواهد رفت. حتی اگر از درونش خارج شویم آگاهانه یا ناآگاهانه درون تک‌تک ما استمرار دارد.

همه ما امروز می‌دانیم که در پشت سر، چیزی را جا گذاشته‌ایم؛ گویی از آبان نودوهشت به بعد چیزی از همه ما کم شده است و مهم‌ترین رسالت ما بازیابی همان چیزی است که در هنگامه آبان ماه از ما گرفته‌اند. ما فرزند، پدر، مادر، هم‌قبیله‌ای و رفیق از دست دادیم، هم‌وطنانمان دسته‌دسته به زندان افتادند و هنوز بسیاری از آن‌ها آزاد نشده‌اند، ما از درز در بی‌صدا جنازه‌ای را بر پهنه خیابان به نظاره نشستیم، خاطره نیزارهای سوخته دیگر ترکمان نخواهد کرد، ما به عمق سیاهی خیره شدیم و گریستیم اما از پا نیفتادیم. ما میدان ژاله را در اسلامشهر، ماهشهر، کرمانشاه، خرمشهر و همه نقاط ایران دیدیم تا سیر تاریخی مبارزه خود را فراموش نکنیم، تا از ترس استبداد به دامن استکبار نیفتیم، تا از یاد مبارزه‌ی دیروز پدران و مادرانمان در برابر رژیم منحوس پهلوی برای تغییر امروزمان نیروی محرکی بسازیم. آبان ماه به ما یادآوری کرد که «ما هم پسر کسی هستیم.» پسر همان مردمی که بیش از صدسال پیش به نام عدالت‌خانه، مشروطه کردند. پدران و مادرانی که در ملی شدن صنعت نفت یکی از مترقی‌ترین خیزش‌های ضدامپریالیستی را به نمایش گذاشتند، همان‌ها که بیست‌وپنج سال بعد بساط رژیم فاسد و مستبد پهلوی را برچیدند. ما فرزندان پدران و مادرانی هستیم که هشت سال جانانه در برابر قدرت‌های جهانی جنگیدند و در هشتادوهشت بار دیگر برای آزادی و عدالت خیابان را فتح کردند. همان‌هایی که در دی‌ماه نودوشش بحران معیشتی جانشان را به لبشان رساند و به خیابان بازگشتند.

اساساً جنبش‌های اجتماعی هیچ‌گاه به نحوی تام سرکوب نمی‌شوند. سرکوب، این جنبش‌ها را از ظاهر به لایه‌های پنهان و ناخودآگاه هستی اجتماعی منتقل می‌کند. در این معنا کشته‌شدگان و شهدای آبان نیز از بین نخواهند رفت آن‌ها در جان جامعه استمرار خواهند یافت. به تعبیر کریستین گرابه «از این جهان بیرون نخواهیم افتاد، حال که پا به جهان گذاشتیم، همیشه در آن هستیم» شهدای آبان به‌مثابه دال فاش‌کننده‌ی سرکوب طبقاتی و سیاسی همیشه در جهان خواهند بود. زندگی مادی آن‌ها به پایان رسید اما تاریخ محمل

بازگشت آن‌هاست. کشته‌شدگان از خلال نظم اجتماعی و درون تاریخ به حیات خود ادامه می‌دهند. شهید دال فاش کننده‌ی سرکوب است و وظیفه ما بی‌شک استمرار مبارزه علیه سرکوب است چراکه شهید از خلال تحقق آرمان و ایده‌اش رستگار می‌شود. پاتریس کالرز یکی از رهبران جنبش سیاهان هدف اصلی جنبش سیاه‌پوستان در آمریکا را «فراهم کردن امید و انگیزه برای عمل جمعی به‌منظور کسب قدرت جمعی که از اندوه و خشم پا گرفته، اما بینش و رؤیا را هدف گرفته است» می‌داند. ما هم امروز باید تلاش کنیم اندوه و خشم بی‌پایانمان را به عملی جمعی تبدیل کنیم.

2- نوشتن در مورد اعتراضات آبان ماه و درعین حال تقلیل ندادن این اعتراضات کاری بسیار دشوار است. در اصل هرگونه یکسونگری در فهم این اعتراضات موجب از دست رفتن بخشی از واقعیت می‌شود. اگر بحران اقتصادی را بدون در نظر گرفتن میانجی‌های سیاسی تنها دلیل این اتفاقات بدانیم یا مسئله را به افزایش قیمت بنزین تقلیل دهیم یا اینکه تنها به سرکوب سیاسی و قطع اینترنت توجه کنیم خواسته یا ناخواسته دچار نوعی تقلیل‌گرایی شده‌ایم. جامعه‌شناسان و اقتصاددان‌های متعددی در سال‌های اخیر وقوع دیر یا زود اعتراض فراگیر را پیش‌بینی کرده بودند هرچند شاید هیچ‌کس امکان چنین سرکوب گسترده و دهشت‌باری را باور نمی‌کرد. امروز بر همه ما آشکار شده که پیاده‌سازی سیاست‌های اقتصادی نولیبرال افزایش شتابان نابرابری طبقاتی و اجتماعی را به‌مثابه پیامدی قطعی به همراه داشته است. در سال‌های اخیر مردم هر چه بیشتر دارایی‌های فردی و جمعی خود را از دست داده‌اند و در برابر آن‌ها طبقه‌ای متمدول، رانتی و بسیار برخوردار تولید شده است. نولیبرالیسم ایرانی مانند هر تعیین خاص نولیبرالیسم علاوه بر برخی وجوه عام، تعیینات خودویژه‌ای نیز دارد. نولیبرالیسم در ایران به میانجی استبداد سیاسی علاوه بر رشد روزافزون نابرابری، امکان هر نوع سازمان‌دهی یا اعتراض سیاسی را نیز از بین برده است. البته نباید فراموش کنیم که اساساً نولیبرالیسم تضادی مفهومی با دموکراسی دارد، چیزی به نام نولیبرالیسم دموکراتیک وجود ندارد. به بیان ساده‌شده اگر دموکراسی می‌گوید «مردم باید حکومت کنند» نولیبرالیسم فرمان می‌دهد که «بازار باید حکومت کند» و از این حیث تضاد و درگیری دائمی میان نولیبرالیسم و دموکراسی وجود دارد. نولیبرالیسم متکی بر فرمان «بازار باید حکومت کند» هر سازمان‌دهی جمعی اعم از اتحادیه کارگری، اصناف، سندیکاها، تشکل‌های مدنی و ... را نابود می‌کند و این روندی است که در چهل سال اخیر بر سراسر جهان حاکم بوده است. باوجوداین در برخی کشورها به دلیل پیشینه تاریخی و اقتضائات خاص هنوز حدی از سازمان‌دهی و امکان مقاومت در برابر نولیبرالیسم، هرچند بسیار اندک وجود دارد؛ اما در ایران سرکوب سیاسی گسترده امکان هر نوع سازمان‌دهی و مقاومت را سخت‌تر کرده است. در اینجا به دلیل محدودیت مطلب بنا ندارم در مورد چیستی و چگونگی عملکرد نولیبرالیسم صحبت کنم و بحث در این مورد را به فرصتی دیگر ارجاع می‌دهم [1].

به‌هر حال لازم است مسئله اقتصاد سیاسی و تحقق نولیبرالیسم را به‌مثابه نقطه‌ی عزیمت تحلیل از یاد نبریم. نباید فراموش کنیم که سیاست‌های اقتصادی نولیبرال مهم‌ترین عامل و زمینه‌ی شکل‌گیری بحران‌های اخیر در ایران بوده‌اند. باوجوداین، مسئله در این حد متوقف نمی‌ماند. بحران بزرگ‌تر آنجایی است که تقریباً همه‌ی

به اصطلاح بدیل‌های وضع موجود نیز امکان فراروی از وضع فعلی را ندارند. براندازان خارج از ایران با حمایت مالی گسترده‌ی دولت‌های امپریالیست به میانجی قدرت عظیم رسانه‌ای‌شان خود را یگانه بدیل وضع فعلی نشان می‌دهند حال آنکه آن‌ها تنها تعمیق همین بحران‌اند. طنز تلخی است که براندازان و سلطنت‌طلبان راه‌حل ایران را همان الگویی می‌دانند که امروز اصلی‌ترین مشکل شیلی، کلمبیا، فرانسه و سایر نقاط جهان است. در داخل نیز بخش زیادی از اصلاح‌طلبان چنان در گفتار اقتصادی نولیبرال حل‌شده‌اند که در اصل بخشی از وضعیت موجودند نه راه‌حل آن. دال نولیبرالیسم بیش از هر چیز آشکارکننده‌ی پیوند هستی‌شناختی حکومت، براندازان سلطنت‌طلب و اصلاح‌طلبان درون سیستم است. این سه گروه به میانجی این‌همانی اقتصاد سیاسی با وجود تمایزات سیاسی و فرهنگی هر کدام به بخشی از معضل فعلی تبدیل می‌شوند و نه راه‌حل آن.

3- مردم فی‌نفسه نه خیر مطلق‌اند و نه شر مطلق، ارزش مطلق خواست زندگی بهتر و اعتراض به از بین بردن امکان زندگی و سرکوب است. در این معنا مردم توده‌ای بی‌شکل و بی‌محتوا نیستند و همواره به میانجی سازوکارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی شکل می‌گیرند. در هر جنبش اعتراضی آنچه مقدس است خواست زندگی بهتر و طرد سرکوب است هرچند که شاید جنبش در شناخت مصداق سرکوب یا برعکس ابژه‌رهایی دچار اشتباه شود. مردم به‌مثابه اصلی فرازمانی و مکانی‌رهایی‌بخش نیستند و چه بسیار مردمانی که به وعده ساخت جهانی بهتر فریب خوردند و در دهشت غرق شدند. همان قدر که در سده بیست پایه‌گذاران جنبش‌های رهایی‌بخش آمریکای لاتین مردم بودند فاشیست‌های آلمانی هم از مردم عضوگیری کردند. در این معنا رسالت اصلی ما شناخت سازوکارها و میانجی‌هایی است که به مردم شکل می‌دهند.

مسئله آنگاه به امری حیاتی تبدیل می‌شود که با توجه به توضیحات فوق دریابیم ما درون گردابی پیچیده گرفتار شده‌ایم. پیش‌از این اشاره کردم که حاکمیت، اپوزیسیون برانداز و اصلاح‌طلبان درون حاکمیت در سطح اقتصاد سیاسی پیوندی گسترده با یکدیگر دارند. مسئله آنجایی بغرنج می‌شود که توجه کنیم تقریباً تمام قدرت مالی و رسانه‌ای نیز کم یا زیاد در انحصار این سه گروه است. این سه گروه هر کدام به نحوی به واسطه امکان‌های رسانه‌ای و مالی خود در تلاش‌اند تا مطابق با خواست خود به مردم شکل دهند. هرچند امروز بیش‌از پیش بر همه ما آشکار شده است که بدیل رهایی‌بخش هیچ نسبتی با این سه گروه ندارد، نباید فراموش کنیم که قدرت زیاد این گروه‌ها موجب تأثیرگذاری گسترده آن‌ها بر مردم می‌شود. به نظر می‌آید ضرورت آن فرارسیده است که در کنار عمل، بیشتر فکر کنیم. منظور اصلاً این نیست که عملی نکنیم یا اینکه صرفاً در خلوت خود بیان‌دیشیم و منتظر بمانیم تا روزی موعود برای عمل فرارسد بلکه مسئله اصلی اندیشیدن بیشتر و یافتن پیوندهای اساسی میان اندیشیدن و عمل است. ما ناگزیر نیستیم بین عمل و اندیشه یکی را انتخاب کنیم بلکه مسئله اصلی تبدیل کردن اندیشه به پایه‌ای برای عمل است.

4- تاریخ سرشار از رخدادهایی است که مطابق با انتظارات یا پیش‌بینی‌ها نبوده‌اند. اعمال فردی و جمعی ما همواره در حین تحقق دچار ضرورت‌های نااندیشیده‌ای می‌شوند که ممکن است کیفیت تحقق آن‌ها را تحت

تأثیر قرار دهند یا حتی آن‌ها را به متضاد خود تبدیل کنند. مثلاً در تاریخ کشور خودمان، آبراهامیان در «ایران بین دو انقلاب» نشان می‌دهد مدارکی وجود دارد دال بر اینکه پیشنهاد نخست‌وزیری دکتر مصدق اولین بار توسط حامیان محمدرضا شاه مطرح شد. بر اساس ادعای آبراهامیان از آنجا که چند نخست‌وزیر قبلی در مقوله ملی کردن صنعت نفت شکست خورده بودند حامیان محمدرضا شاه بر آن بودند تا با اعطای نخست‌وزیری به مصدق و شکست قابل پیش‌بینی دولت او، اسطوره محمد مصدق را درهم‌شکننده. ما امروز می‌دانیم جریان امور به نحوی دیگر پیش رفت و اراده حامیان محمدرضا شاه برخلاف خواست آن‌ها در اندرکنش با اراده مردم و ضرورت‌های تاریخی وجهی دیگر پیدا کرد. اسطوره مصدق نه تنها نشکست بلکه قوام پیدا کرد و این چنین خواست حامیان پهلوی در حین تحقق، به چیزی غیر خود یا حتی ضد خود بدل شد. تاریخ زندگی فردی و جمعی همه ما آکنده از اتفاقات این‌چنینی است که معادلات را برهم زده‌اند. هگل تلاش می‌کند این پدیده را به کمک مفهوم «نیرنگ خرد» توضیح دهد:

«جان کلی خود به عرصه تقابل و ستیز در نمی‌آید، یا خود را در خطر نمی‌افکند؛ او در پشت‌صحنه خود را از برخورد و گزند ایمن نگه می‌دارد و عنصر جزئی را به کارزار می‌فرستد تا خود را بفرساید. این را می‌توان نیرنگ خرد نامید.» [2]

ایده نیرنگ خرد دلالت دارد بر اینکه اراده فردی یا جمعی در خلأ محقق نمی‌شود. هر اراده فردانی همواره در حین تحقق با سایر اراده‌ها و همچنین طبیعت درگیر می‌شود. این درگیری معمولاً موجب فرسایش و جرح و تعدیل اراده فردانی می‌شود و بدین واسطه تغییراتی در کیفیت یا نتایج تحقق آن ایجاد می‌کند. در اینجا مسئله اصلاً انتخاب تقلیل‌گرایانه بین دوگانه‌هایی همچون عامل و ساختار یا فرد و جمع نیست بلکه مسئله اصلی کیفیت تحقق اراده فرد از خلال جمع است. نیرنگ خرد به ما نوید گشودگی تاریخ را می‌دهد چراکه یادآوری می‌کند ضرورت‌هایی برآمده از عمل افراد اما مستقل از تک‌تک آن‌ها وجود دارد که بخشی از آن‌ها همواره از چنگ شناخت می‌گریزند. شاید به کمک جامعه‌شناسی بتوان به شناخت این ضرورت‌ها نزدیک شد اما همواره مازادی جمعی بر عمل وجود دارد که همان گشودگی تاریخ است؛ آینده بیش از آنکه گفتنی باشد ساختنی است. با تثبیت همین گشودگی تاریخ، امکان عمل رو به سوی آینده فراهم می‌شود. می‌توان امید داشت چراکه تاریخ نشان داده است حتی در پرتنش‌ترین و بحرانی‌ترین دوره‌ها نیز امکان خلق چیزی نو و جهانی جدید وجود دارد. از این منظر نیرنگ خرد بجا آورنده امید است. امید در اینجا اصلاً به معنای خوش‌بینی نیست. به تعبیر ره‌کا سولنیت در کتاب «امید در تاریکی»:

«امید این باور نیست که همه‌چیز روبه‌راه بوده، هست یا خواهد شد. پیرامون ما شواهد زیادی از رنج‌های عظیم و نابودی‌های گسترده هست. امید موردنظر من راجع به چشم‌اندازهای وسیع و پیشامدهای خاص است، از آن نوع که خواهان یا نیازمند عمل ماست. امید روایت تابناکی از «همه‌چیز بهتر خواهد شد» هم نیست هرچند

شاید در مقابل روایت «همه چیز ضرورتاً بدتر خواهد شد» قرار بگیرد. می‌توان آن را توضیحی بر پیچیدگی‌ها و عدم قطعیت‌ها از خلال موقعیت‌های مناسب دانست.» [3]

نیرنگ خرد به هیچ‌وجه نشان‌دهنده خوش‌بینی نیست، بلکه تنها به ما امید می‌دهد که انسان‌ها تاریخ خود را می‌سازند حتی اگر نه آن‌گونه که خود می‌خواهند. بدین طریق ما درمی‌یابیم که اعمالمان معنایی دارند، در گوشه‌ای تأثیر می‌گذارند و در آینده نقشی ایفا می‌کنند. نیرنگ خرد در این معنا فراخوانی است اول به شناخت ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی و دوم تلاش برای صورت‌بندی عمل از خلال شناخت این ضرورت‌ها. پیش از ادامه بحث لازم است بر نکته‌ای مهم تأکید کنم. نیرنگ خرد به هیچ‌وجه به معنای خوش‌بینی یا ضرورت اتفاق مثبت در آینده نیست. این ایده تنها نشان می‌دهد که اراده‌ای جمعی، برآمده از اراده‌ی تک‌تک افراد و در عین حال مستقل از همه آن‌ها وجود دارد. این اراده ممکن است به فراخور وضعیت تاریخی و اجتماعی حامل امری مثبت یا منفی باشد. نگاهی به وضعیت امروز ببینید، تا ده سال پیش هیچ‌کس سرسوزنی اعتبار و احتمال برای بازیابی ایده‌ی سلطنت‌طلبی در ایران نمی‌داد. اما امروز می‌بینیم که به دلیل تبلیغات سو حاکمیت و وضع معیشتی بد مردم از طرفی و قدرت مالی و رسانه‌ای سلطنت‌طلبان دست در دست قدرت‌های غربی از طرف دیگر این شر دوباره بازیابی شده است. پس فریب نخوریم؛ نیرنگ خرد به ما نمی‌گوید آینده ضرورتاً بهتر خواهد شد بلکه تنها یادآوری می‌کند که اعمال ما در آینده اثرگذارند. باید تلاش کنیم ضرورت‌های تاریخی و اجتماعی را بشناسیم و به کمک آن‌ها بدیل و کنش متریقی را در حد توان صورت‌بندی کنیم. اگر نولیبرالیسم جهان را درنور دیده است و در داخل نیز به نقطه توافق همه گفتارهای رقیب بدل شده است، گشودگی تاریخ به ما وعده می‌دهد که ناامید نشویم، وجوه عام و خاص آن را هر چه بیشتر بشناسیم و از خلال این شناخت دست به عمل بزنیم. نیرنگ خرد با یادآوری گشودگی تاریخ ما را به شناخت و عمل توأمان فرامی‌خواند حتی اگر در تاریک‌ترین دوره‌های حیات باشیم، دوره‌هایی شبیه امروز خودمان.

5- دانشگاه در 16 آذر نشان داد که هنوز توان تبدیل‌شدن به «جایگاه حقیقت» را دارد. دانشجویان در 16 آذر تلاش کردند به قدر توانشان تضاد اصلی را نشان دهند و سازوکارهای به انقیاد درآوردن مردم را آشکار کنند. روز دانشجویی سال 1398 دقیقاً مانند 16 آذر 32 بدل به عرصه نفی توأمان استبداد و استکبار شد و شاید به همین دلیل بسیاری از حامیان حاکمیت و براندازان در اتحادی نامقدس اقدام به ناسزاگویی به دانشجویان کردند. در روزگاری که نیروهای شر از هر سو ما را احاطه کرده‌اند دانشگاه نشان داد که هنوز می‌توان از ترس یک شر به دامن شری دیگر نغلتید. 16 آذر در میان تاریکی‌ها کورسوی روشنی را به ما نشان داد که شاید درون آن بتوان به صورت‌بندی بدیل متریقی دست یافت. به نظر نگارنده یگانه بدیل متریقی در فضای فعلی خواست دموکراسی است. البته منظور از دموکراسی، آنچه امروز در غرب به نام دموکراسی می‌بینیم نیست. دموکراسی در معنایی گسترده‌تر حکومتی است که وظیفه‌اش فراهم کردن امکان تحقق اراده و خواست شهروندان است. باید از حقوقی مانند حق آموزش رایگان، بیمه همگانی، حمایت‌های اجتماعی دولت، بیمه بیکاری، آزادی بیان، آزادی رسانه و مهم‌تر از همه حق «حکومت مردم» به جای «حکومت بازار» دفاع کرد.

البته تا رسیدن به آن نقطه هنوز فاصله زیادی وجود دارد و باید سازمان‌دهی از پایین شکل بگیرد. در حکومت دموکراتیک نهادها و تشکیلات مدنی به‌عنوان سازوکارهای میانجی نقش مهمی دارند و باید بتوان خواست دموکراتیزاسیون را در همه سطوح انضمامی کرد. تأسیس سندیکاها، کارگری به‌مثابه عرصه تحقق اراده جمعی کارگران، شکل‌گیری تشکل‌های قدرتمند دانشجویی، دموکراتیزاسیون گسترده در دانشگاه، شکل‌گیری و قدرت گرفتن نهادهای صنفی گوناگون مانند معلمان، راننده‌ها و ... همه و همه گام‌های مهمی در راستای حرکت به‌سوی دموکراسی به معنای حداکثری آن هستند؛ باید به یاری دموکراسی رویای انسان به خود قائم‌کانتی را دوباره زنده کنیم.

6- در پایان بار دیگر یاد می‌کنیم از هم‌هی کشته‌شدگان، زندانی‌ها و رنج‌دیدگان اعتراضات ماه آبان. این شماره انکار را تقدیم می‌کنیم به خاطره‌ی تمام پدران، مادران، فرزندان، هم‌دانشگاهی‌ها، مردان، زنان و دوستانی که در حوالی اواخر آبان 1398 یک روز از خانه بیرون رفتند و هنوز برنگشته‌اند یا شاید هیچ‌گاه برنگردند هرچند که یادشان جاودانه شد.

[1] این بحث را در شماره 3 نشریه انکار مفصل ارائه داده‌ام. همچنین در یکی از مقالات این شماره نیز دوستانم به بحث در مورد نولیبرالیسم پرداخته‌اند

[2] عقل در تاریخ، 105

[3] امید در تاریکی، 1397، 11